آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

۱۳۸۶/۹/۱۷

ناقص الآخر وبهم ریخته.

نام کتاب علاج الاسقام

مؤلف متن دکتر پولاک نمساوی

شارح .... مترجم وتنظیم: محمدحسین افشار

تاریخ تحریر .... نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۵

جزء کتب پزشکی زبان عربی عدد اوراق ۱۸ ۱۶ ورق

طول ۲۱/۵ عرض ۱۷ شماره عمومی ۲۶۳۵۹

وقفی / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری

ملاحظات در آخر چهار برگ سؤال وجواب چاپی

فهرست شد ۱۳۶۹/۸/۳

اندازهٔ نوشته‌ها: ۱۴×۱۷

احمد طالبان
مرمت کار کتب خطی

فصل ثالث	در ناسور صفراء	۲۲۶
فصل رابع	در ناسور معاء مستقیم	۲۲۷
فصل خامس	در نواصیر مقعده	۲۳۰
فصل سادس	در نواصیر مجرای بول	۲۳۱
باب رابع	در خلع عظام و رفع آن	۲۳۳
فصل اول	در تعریف خلع و اسباب و علامات و علاج او بطور کلی	۲۳۳
فصل ثانی	در خلع بعضی اعضا فرداً فرداً	۲۳۶
باب خامس	در فتق با اقسام عمومیات و علاج	۲۴۵
مقدمه	در تعریف و تقسیم فتق کلیه	۲۴۵
فصل اول	در فتق بطن	۲۴۵
فصل ثانی	در اقسام فتق و علامات و معالجات آنها	۲۵۴
جمله اولی	در فتق اربجین	۲۵۴
جمله ثانی	در فتق فخذ	۲۵۸
جمله ثالث	در فتق مراق	۲۶۰
فصل ثالث	در فتق صدر	۲۶۱
فصل رابع	در فتق دماغ	۲۶۲
باب سادس	در خروجات اجزاء	۲۶۳
فصل اول	در خروج رحم	۲۶۳
فصل ثانی	در خروج مهبل	۲۶۶
فصل ثالث	در خروج مقعده	۲۶۷
باب سابع	در اعوجاج عضوی از اعضاء	۲۶۹
فصل اول	در اعوجاج و اسباب و علامات و معالجات آن	۲۶۹
فصل ثانی	در اعوجاج عنق	۲۷۱
فصل ثالث	در اعوجاج فقار	۲۷۳
فصل رابع	در اعوجاج رجلین	۲۷۵
فصل خامس	در اعوجاج ید و اصابع	۲۷۷
باب ثامن	در انوریزم و دوالی و خنیدی و بواسیر	۲۱۸
فصل اول	در انوریزم عموماً	۲۷۸
فصل ثانی	در انوریزم اعضا فرداً فرداً	۲۸۳

۲

فصل ثالث	در ابوریزم شریان ابط	۲۸۵	فصل رابع	در ابوریزم شریان عضد	۲۸۶
فصل خامس	در ابوریزم شریان فخذ و شعبات آن	۲۸۸	فصل سادس	در ابوریزم جراحات	۲۹۰
فصل سابع	در خنیدن	۲۹۱	فصل ثامن	در جراحات	۲۹۲
فصل تاسع	در جراحاتی که در جیب بطنی بهم رسد	۲۹۴	فصل عاشر	در دمامیل بد ابری	۲۹۶

اسبابی که جراح بجهت اتفاقات باید در کیف همراه داشته باشد از اینقرار است

۱ اول نشتر طبی با دم محدب	۲ نشتر طبی مستقیم با دکمه ند	۳ نشتر طبی مستقیم تکمه دار	۴ مبضعه بجهت فصد	۵ مقراض مستقیم
۶ مقراض محدب	۷ انبری مقراضی شکل که بجهت برداشتن پارچه جراحت	۸ دو انبر شریان گیر با جفت	۹ قوطی بجهت نگاهداشتن سنگ جهنم با قدری سنگ جهنم	۱۰ سر ام کش
۱۱ سه دانه میل نقره بجهت امتحان عمق جراحات	۱۲ میل شیار دار بجهت هدایت مبضع در شیار	۱۳ لکنه تری که از به باره که بواسطه آن به بدیر مرمی شوند بجهت گرفتن بول و ادوات تنقیه از نقره باشد	۱۴ سه چهار دانه سوزن منحنی	۱۵ ریسمان محکم با قدری موم
۱۶ قدری شمع دادن ضیون بار چه کشیده		۱۸ سنجاق بجهت بخیه		۱۷ قدری شمع بر ریسمانهای مرهم بشمع آغشته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد المصطفی واصحابه وآله اجمعین اما بعد
چون حکیم حذاقت سیر و معلم فضیلت گستر دکتر پولاک نمسوی معلم مدرسه دار الفنون و طبیب
خاصه دربار معدلت مدار اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه و معین ملت تازی سلطان السلاطین
ناصر الدین شاه غازی کتابی در علوم و اعمال جراحی و امراض ضعیفه علاج و ازاله آنها منوط است
باعمال صادره از ید تصنیف نموده است میرزا محمد حسین افشار که از ترجمه کردان اول رتبه
اول حکیم مذکور است این علوم را مبوب و منظم ساخته و بالعلاج الاسقام موسوم کرده باشارت
دارای جناب جلالتمآب اشرف ارفع افخم اعتضاد الدوله العلیه معتمد السلطنه المتعالیه
صدر اعظم دولت علیه عالیه مد ظله العالی بنده درگاه ناظم مدرسه مبارکه
دار الفنون در دار الطباعه جدیده بانطباع در آورد که منافع آن عام و راجع
بعامه کافه انام از اهل اسلام شود و این کتاب مشتمل است بر مقدمه
و سه مقاله

اما مقدمه

اعمال یدی

۳

اما مقدمه در تعریف عمومی این علم است بدانکه علم جراحی را که بیونانی خیرورقیا نامیده‌اند
عبارتست از علمی که از او شناخته میشود عللی که اغلب بسطح ظاهر بدن انسانی عارض و باعث
حواس خمسه ظاهره تشخیص داده میشوند و هم اغلب اوقات باعث اعمال صادره از ید و اسباب علاج
پذیرفته و زایل میگردد و واضح است که تمایز حدی صحیح و کاملی ما بین علم طب و جراحی بیان نتوان نمود از جهة
اینکه دیده شده بعضی امراض باطنه را که با امراض ظاهره بحران نموده‌اند رفع کرده و بالعکس و لهذا احدی
کاملی ما بین علم جراحی و طب نمیتوان بیان نمود و هم لازم است که صاحبان این فن در علم طب حاذق
و ماهر باشند و عمل جراحی چون اصعب اعمال است باید مباشرین این عمل بدرجه معرفت کامله بعلم تشریح داشته
باشند و هم بجهة تکمیل این عمل باید در نعش میت مشق نمایند تا در ابدان حیه مشق نمایند و نیز از شرایط
است معرفت تام باحوال آلاتیه بجهة هر یک عمل ترتیب داده و قوت استعمال آنها از سرعت و بار خیز دادن
بکار رفتن آنها در مواضع لازمه و اما برای این زحمت عظیم نعمت کثیر موجود است زیرا که اغلب اعمال
جراحی در مواضعی بکار میرود که تقسیم و دیگر علاج ممکن نباشد و بمحض این اعمال بحران کلی شده و دیگر چرا
از هلاکت اما مقاله اولی در بیان بعضی از جمیات و اورام وارده براعضاء و آن مشتمل بر سه باب است
باب اول در جمیات و اقسام و اسباب و علامات و علاج آنها و مشتمل است بر چهار فصل و اگرچه جمیات
متعلقند بامراض باطنه و ذکر آنها در این موضع بی موقع مینماید لیکن از آنجائیکه
اغلب جراحات را بالذات یا بالعرض و یا اتفاقاً و یا بواسطه عمل یدی ~~لازم است~~
حمی لازم افتاده است

بنا بر علی ذالک مجملی از او در اینجا ذکر کرده و بر سبیل اجمال این علم مقدمه داشته‌ایم و در امراض باطنه
تفصیل هر یک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی اما حمی عبارت است از حالتی غیر طبیعی که بواسطهٔ او
اضطرابی در اعمال و افعال آلات بدنیه بهم رسیده موجب غلیان دم و اشتعال اعضاء گردد و این
حمی اغلب با امراض حاده همراه و علامات لازمهٔ او کلیةً آنکه صداع عارض شود یا وجع قطنی
و کنع و سستی و وهن اعضاء یا ضعف عضلات و اختلال حواس و [illegible] و سرعت نبض و سد
اشتهاء و عطش مفرط و [illegible] زبان با خشونت و یبوست او سیما در حمیات عفونیه و قلت بول و عرق
و سایر ترشحات طبیعیه و هزال بدنی با سایر اعراض مخصوصهٔ بهر یک از اقسام حمی و علاج رفع سبب
سبب اوست بمعالجهٔ عنقریب در فصل هر یک بیان او می‌آید ان شاء الله تعالی

فصل اول

از باب اول در حمی [illegible] عبارت است از حمای حادی که بسبب تورم یکی از اعضای ظاهره یا باطنه باشد
و بحران سبب این حمی ورمی است از کثرت و هیجان و غلیان دم بنا بر علی هذا او را حمی سونوخس یا مطبقه
نامیده‌اند و اما علامات او این است که اولاً لرزی نباید عارض شود و لهذا حرارتی در بدن
کم‌کم با حمرت و خشونت صورت و وجه و حرارت او با صلابت و سرعت نبض و عظم او و خشونت
لسان و عطش مفرط و سد اشتهاء و قلت و حمرت بول و کمی سایر ترشحات بدن و صداع
و کسالت و خستگی اعضاء یا غلق و اضطراب و هذیان در حالت تزاید
مرض و وجع قطنی و اشتعال آنها و عوارضات مذکوره شبها شدید گردند
و هرگاه در صاحب این قسم حمی فصد نمایند دم او [illegible] و رسوب خواهد بود
و لهذا در انجماد سطح فوقانی او مقعر گردد و چون ورم رو به شقاق نهد بول

کثیر

۴

کثیر و نبض بطیء و لین گردیده اشتها [illegible] و عطش تسکین یابد و طبیعت ماده را [illegible]
بحران نموده عوارضات مذکوره زائل و حمی تمام شود و سبب این حمی بنحویکه قبل
مجملاً ذکر رفت ورمی است که عارض شود در اعضاء باطنه مانند الکبد و ریه و غیره
و یا شده که از ضربه و ضغطه وارده بر عضوی این حمی بهم رسد و چون اغلب بعد از قطع عضوی
این حمی عارض شود و از لوازم جراحات است لهذا او را حمی جراحتی نیز نامند
اما علاج باید فصد نمود و اگر کفایت ننماید مکرر فصد نماید سیما در حالت تزاید ورم
و شدت حمی و مجرب است [illegible] وسیع باشد و اگر [illegible] سبب حمی ورمی باشد
در یکی از اعضاء و [illegible] در بعضی اورام باطنی مانند ذات الریه و ذات الجنب و اشتعال آنها
و منع علق بموضع متورم نافع است و هرگاه سبب حمی ورم [illegible] یا حجب دماغ باشد
حجامت با شرط انفع استفراغات است و از ادویه نافعه شربت شوره و
[illegible] بمقدار [illegible] بدین قسم که بگیرند شوره بادام [illegible]
و صمغ عربی [illegible] سیر شوره [illegible] از جهت [illegible] کنند با شربت ریباس یا توت سیاه
چهار مثقال اضافه نموده [illegible] صفت و از نافع بگیرند آب گشنیز
سه سیر نمک [illegible] مثقال شربت توت سیاه یا آلو [illegible] سه مثقال مخلوط نموده [illegible]
و شرب دوای موسوم به [illegible] است اما [illegible] و جوهر [illegible] در نزد یکی بحران و این
حمی نافع و [illegible] است و هم استعمال [illegible] نافع و در غیر [illegible] جنب

در به شرب آب و آب بارد مفید و مسکن حمی است و هرگاه با این حمی قلق و اضطراب عظیم و سهر مفرط باشد
باید قدری فلونیا یا برفلونیا بکار داشته و از اغذیه مبرده است احتیاط فرمایند از لحوم و دسوم
اجتناب ورزند **فصل ثانی** از باب اول در حمای اضطرابیه و او نیز از حمیات دموی است
الا اینکه در این قسم حمی اعراض عصبانی بر دموی غالب و لهذا اعمال و افعال بدن بی حد
مضطرب می باشند اما علامات او این است که صداع شدیدی در جمیع اجزای راس
عارض شود با قلق و اضطراب و کسالت و عدم راحت و دهن اعضاء و سهر مفرط با خوف و هم
و نفخ عظیم در نواحی قلب و معده و نالیدن و گریستن و خشونت و تواتر تنفس و سرعت
نبض با صغر و لین آلت و هذیان و ارتعاش اعضا و اما سبب این حمی اسبابی است
که سابق در حمی دموی بیان شد الا اینکه در اینجا بواسطه ذکاوت حس اعضا چنانکه در اطفال
لطیف و ضعیف البدان و زنان صاحبه اختناق رحم و اشخاص عصبی که در بدن ایشان خون قلیل است
و صاحبان گریه و حبس حیض را چون جراحتی وارد آید یا یکی از اسباب حمی دموی آنان را
موجود شود حمی اضطرابیه بهم رسیده و اعمال بدن بدین واسطه مختل گردد و اما علاج
باید ازاله سبب این حمی نمود چنانچه اگر سبب وجود دیدان معوی باشد باید دوا
بکار داشت که اسقاط ایشان شده معده و امعاء قوت گیرند تا در ایشان تولید کرم
نشود و اگر شاید سبب این حمی امتلاء معده و امعاء از غذا و فضول باشد
باید به اعانت ملینات و مسهلات رفع امتلاء نمایند و اگر سبب اسهال
باشد معالجه اسهال باید نمود و هرگاه سبب ضعف قوای بدن باشد

باید

5

باید مقویات بکار رفته است بالجمله اولا باید سبب او را تمیز داده در دفع او معالجه فرمایند و استفراغ دم
در این قسم حمی جایز نیست زیرا که ضرری عظیم خواهد گردید بلکه بجهة تسکین او علاج عصبانی
مورث
باید مخدرات از قبیل افیون و فلونیا و شراب و امثال آن اعمال فرمایند **مثال**
اگر کسی را جراحتی کوچک با نمله یا عضو دیگر او وارد آید اغلب اوقات بدون حمی است و اگر هم
باشد حمی دموی خفیفی **و اما** فرض بنمائیم که طفل لطیف و نازنین یا زن صاحبه اختناق رحم را
همین جراحت جزئی وارد آید حمی عارض شود با اضطراب و هذیان و سایر اعراض عصبانی لازمه او و این
حمی را حمی اضطرابیه نامیده اند **فصل ثالث** از باب اول در بیان حمی دقی که بواسطه لزوم او حمی لازم و بجهة
تفرق و اذابه نمودن بدن حمی ذبول نامند و سبب اصلی این حمی نیست مگر اینکه یا تحلیل بدن اکثر
از بدل و تغذیه آن باشد چنانکه در مرض سل بدین واسطه حمی دقی از لوازم او است دیگر آنکه مانع تحصیل
اسهال الدم مزمن شدیدی و سنطاریا مورث این حمی می گردد چون در اسهال الدم غشاء مخاطی امعا
مجروح و عروق دقاق او متصدع و عصیر غذا را علی ما ینبغی نمیتوانند جذب نموده بدل ما یتحلل بسازند لهذا
در تغذیه اعضا نقصانی روی داده و حمی دقی عارض شود دیگر از جمله اسباب مورثه این حمی ضعف بدن
و قلت دم است چنانچه اگر جراحتی بر عضوی وارد آمده از کثرت سیلان دم و مده بدن ضعیف و مایه
او قلیل گردد و هم بواسطه نقصان در تغذیه اعضا حمی دقی عارض شود یا سبب این حمی
اختلاط و امتزاج بول یا مده است با خون چنانچه اگر ماده در آلات رئیسه از بدن

مانند کبد و دماغ و صفاق و جوف وریدی محبوس باشند آخر الامر ماده مذکوره را طبیعت در هوا رشش دم و دفع
کرد انیده و با عضا میرسد و بدن تصرف تام در او نموده حمی دقی از او بوجود آید و یا بسبب این حمی تغذی
قلیل و حرکات کثیره و عیشه است علی ای تقدیر هر چیز که مورث نقصان مایه بدن گردد حمی دق
از او عارض خواهد شد اما علامات او است هزال بدن و فرو رفتن حدقه عینین و غور
عینین و سهر مفرط در ابتدای شب و بخواب رفتن علیل طرف آخر شب و لاغری سینه
و تهیج اطراف و اشتعال حرارت بعد از اکل غذا و سرخ شدن وجه بخصوص در عصر و
قشعریره هنگام تحلیل او و سرعت و صغر نبض و لینی آلته با حمرت کنار زبان و عطش
مفرط و عرق کثیر و لزج سیما در خواب و در قرب موت اسهال عارض و علیل را هلاک گرداند
اما علاج او کلیة این است که تعدیل مزاج نموده و علیل را به سهولت فرستاده و از غذا
و دواهای مقویه اختیار فرمایند زیرا که از تقویت طبیعت و قوا باشد که بدون همه اسهالات
رفع مرض کنند و بهترین ادویه در این حمی کهنه کهنه است بدین قسم که بگیرند پوست کهنه نارنج
۴ مثقال در آب بقدر دو ساعت بلغ داده و صاف نموده با ضافه ده مثقال شربت انار
در هر روز بهر ساعتی یک قاشق میل فرمایند و اگر بدین نسخه قدری جوهر لوکرد بیفزایند انفع است
معجون صمغ عربی نافع بگیرند افیون و بزر ... رب السوس مخلوط نموده و حب ساخته
الگندم نیم گندم ۲ گندم
قبل از خواب فرو برند و چون عرق کردن در این حمی مورث ضعف عظیم میشود لهذا باید ادویه بکار داشت
که سد عرق نماید و بهترین ادویه است
که بگیرند

6

که بگیرند جوهر لوکرد آب مقطر رب شاه توت قند بقدر کفایت اضافه نموده ساعتی
۱ مثقال ۶۰ مثقال ۲ مثقال
یک قاشق میل فرمایند در سه روز و اگر که سبب این حمی اسهال باشد بجهة سد او این معجون بگیرند
گرد داور تنقیه عصاری محوق قند بقدر حاجت اجزا را کوفته مخلوط کرده قبل از خواب میل فرمایند
۵ گندم ۵ گندم ۵ گندم
طریق صنعت گرد داور این است که بگیرند ایپوکاکوانا ۲ افیون ۵ قند اجزا را سحق و مخلوط نموده
یک گندم الگندم ۸ گندم
در وقت حاجت بکار دارند صنعت حقنه نافع در جمیع اقسام اسهال بگیرند مطبوخ نشاسته یکصد و نیم
نقطه افیون هفت قطره مخلوط و در اسهالهای شدید از این دوا روزی دو نوبت حقنه نمایند و ام را این
قسم اسهال شربت جوهر تمشک از مازو موسوم به تنین نافع و حابس اسهال است و از اغذیه سریع
الهضم و صالح الکیموس ... و شوربای سرطانی و ... بیغاه و نخود آب و کباب
بره است **فصل رابع** از باب اول در حمی عفونی اسباب و علامات و معالجات او و سبب این حمی
تعفن دوده است یا بواسطه تعفن هوا مانند آنکه در حمیات وافده و یا بواسطه اکل اغذیه غلیظه
سریع التعفن مانند لحوم متعفن و قدیده و ماهی این حمی عارض شود بالجمله بسبب این حمی مرض محرقه و مطبقه و غیره
و سقطه است که اعضاء رئیسه را مشوش سازد و اعمال آنها را مغشوش گرداند سیما از امتزاج
بول و صفرا با دم و مرض شقاقلوس و قانقرایا مورث تعفن دم
و ظهور ... خلطی گردند و هر گاه زیاد از مجرد ... را با ... و دیگر منزل بجذابند حمی

میل فرمایند
ایپکا ... است
گرد داور
پودر دوور است
سکر کرده است
... است
قسمی نشاسته است

درمی کمی قطر و اما علامات انجمی است سرعت و صغر نبض و بی نظامی او و بثره بلون
قلع یا بی کبودیت کردد یا خشونت و حرارت جلد و بوست لسان و اثمرار لون او و سواد دندان
و کبودی لب و هذیان یا وجع اعضا و قواد ضعف حواس خمس ظاهر و اختلال انها و اختلاج او تار
بچ دست و هم در بعضی اوقات صاحبان این حمیرار عاف عارض شود و هرگاه در انتهای این مرض
ذواق عارض شود دلیل هلاکت و حبس البول از علامات ردی و دالست بر استرخاء نخاع
قطع و اسهال الدم در انجمی از ردء علامات و بالعکس نرمی جلد و نبض دلیلست بر بحران الیعرق
وسلامت حال علیل و کثرت بول از علامات جیده و دالست بر میل ماده از اعالی باسفل
باشیاء بموا ظبت علیل دالست بر نجات و نیکوئی حال او و اما علاج باید دفع فساد
و سخونت دم نمود و شرب ماء بارد مرتبه بعد مرتبه صفت دوای نافع بگیرند جوهر گوگرد یکمثقال
اب سه سیر شربت توت سیاه چهار مثقال ممزوج نموده هر ساعت یکفنجان کوچک میل فرمایند
که از شرب او حرارت بدن تسکین یافته مورث تعدیل مزاج گردیده و تعفن را زایل سازد
همچنین نوشیدن جوهر شوره و نمک و لیموی صاحبان این حمی انافع و انکه اگر با انجمی نزله ریه و سرفه همراه
باشد این دوا میل فرمایند صفت او بگیرند ابو کاکر اناده گندم در سه سیر اب دم نموده صاف نمایند
و با ضافه چهار مثقال شربت گوکنار در هر ساعت قاشقی از او بنوشند که تسکین سرفه و عرق دهد و هرگاه در
حالت نقاهت ضعیفی عارض شده باشد نوشیدن شراب کهنه جایز است که هر ساعت فنجان کوچکی از او
بنوشند

بنوشند و همچنین تغسیل اعضاء با آب سرکه در انجمی سودمند نافع است و چون علیل از حبس البول عارض
شود باید باعانت کته تر بول را بکشند و اگر از زیادتی هیجان در پشت علیل یا دیگر مواضع او قرحه بهم رسد
انیمر از استعمال نمایند صفت او بگیرند کافور قیصوری یکمثقال با دو عدد زرده تخم مرغ لطیف که رسم است
مرهم نموده و لته بدو الوده بر موضع متقرح نهند و علاوه بر معالجات مذکوره تعدیل هوای منزل
و اکل اغذیه و شرب اشربه لطیفه حاضه نافع و تعدیل مزاج مینماید و اما حمای نوبه چون از امراض طبیه است
لهذا در اینجا ذکرش ننمودیم ولی بپاید دانسته اگر مجروحی را حمی نوبه عارض شود اتفاقی است و هیچ جهه
نسبت با جراحت ندارد و باشد که صاحبان دق را حمی بطور نوبه بپاید و مشتبه گرداند حمی دقیه را بنوبه
در اینصورت از سایر علامات باید ما بین دو حمی تمیز داد و لیکن علی ای قسم کان استعمال جوهر
گنه گنه نافع است **باب ثانی** از **مقاله اولی** در سال اورام و التهابات بدن ای عضو کان
با اقسام و اسباب و علامات و معالجات انها کلیه و مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در تعریف ورم
و ماهیت به اما ورم را که التهاب نیز نامیده اند عبارتست از تفرق اتصال و انقلاب التی از الات
بدن بواسطه تحریک و هیجان و انصباب دم و ترشح او در اجزای عضو که بدینواسطه وجع و حرارت
و التهاب و تورم در العضو یافت شود و جمیع الات بدن قابل تورمند سوای ناخن و موی باد در شرت

فوق

فوق جلد ظاهر و باطن اعضا چون ابتدای ورم در عروق دقاقیست موسوم بشرائین شعریه بنابر علت ذلك
در هر عضوی که عروق مذکور بیشتر است استعداد بورم اکثر خواهد بود و از لوازم ورم است وجع
شدید یا خفیف یا ذکاوت حس و حمرت عضو متورم بنحویکه دم متمکن در عروق دقاق غیر مرئی او مرئی
او ظاهر شود مانند اینکه در ورم طبقه ملتحمه چشم که رمد نامیده شده با اشتداد حرارت و اختلال
عمل و ترشح آن عضو یا بطلان آنها و در صورتیکه حالات و عوارضات مذکوره شدید گردند
حمی نیز علیل را عارض میشود و باید دانست که وجع متحمله متعدد است حسب تفرقیکه در عضو متورم است
مثل قسمی که بواسطه امتلای دم و انصباب او بر عضوی اوعیه آن عضو ممتلی گردیده و باعصاب
مجاوره ضغطه زده و مورث وجع میگردد با حکه و دغدغه و ادراك الم در ابدان را شخصا
عضو متورم
مختلف است در بعضی وجع خلنده و در بعضی وجعی است با انصداع و لذا حمرت و حرارت
مادی حس آنست و کثرت عروق شعریه اوست و چون دم بیش از قسط لایق بعذیه عروق شعریه عضوی
انصباب یابد ترشح مائیت او نیز بیش از آنست صحت خواهد بود و لهذا این
رطوبت مترشحه مورث تهیج عضو متورم میگردد و با وجود براینکه در ابتدای
ورم موضعی مینماید لیکن بعد از اشتداد حمی علت تراجی میگردد بنحویکه اگر
در این هنگام صاحب ورم را فصد نمایند در او زبده و الیاف گسترده
بینند و هر علتیکه بر عضوی اذیت نماید مورث تورم او میتواند شد
ولی استعداد مختلف است بواسطه استعداد اسنان و امزجه و آلات مانند
اینکه در سن شباب و در امزجه دموی و صفراوی و اعضائیکه عروق شعریه در انها

انها

کثرت است استعداد شان بورم زیاده است ولی اسباب قریبه بسیار است مانند آلت آبله فرنگ
و خنازیر و نقرس و سنه ترشحی که طبیعت مرضی او عادی بوده مانند دم بواسیر و خشکانیدن موضع داغ و
سمیت مسریه مانند ماده جدری و ضربه و سقطه و ضغطه و چائیدن هنگامیکه بدن بواسطه حرکتی گرم
بوده و سوختن عضوی از آتش و ادویه اکاله و محرقه مانند جوهر کوگرد و قلیاب اکال و غیره مورث
ورم میشوند و کل اورام این قسم کان منتهی گردند بیکی از چند حالت اول تحلیل شدن ماده متورمه
ثانی بترشح شدن مائیتی از او یا اجزاء آن عضو که بدین واسطه تهیج از او بوجود آید ثالث تقرح عضو
متورم رابع تصلب و تحجر ماده در اجزاء عضو مئوف خامس به لینت و رخاوت عضو متورم
سادس بغانغرایا یعنی پوسیدن و رانقضا است و در صورتیکه عوارضات ورم خفیف و وجع
او بدون ضربان باشد یا در حین ورم بحرانی بعرق یا بادرار یا صاحب رسوب دست دهد باید
معالج منتظر تحلیل باشد و بعد از تحلیل ورم اعراض لازمه او معدوم و وجع و حرارت و حمرت
و تهیج از آن عضو بالمره زایل گردند و اما تهیج در اورام بدین نحو است که در انتهای ورم مائیتی
از دم مترشح و به لحم واقع در تحت جلد عضو متورم منصب گردیده مورث تهیج و ترهل العضو میگردد
و این قسم از انتهاء اغلب در اورام نسج لحمی رخو و صفاق موجود میشود و نباید چنان تصور کرده
بخطا بیفتند که سبب هر آماس ورم است بلکه از شدت عضوی بواسطه عسر رجوع دم تهیج و ترهل در آن
عضو بهم رسد بدون ورمی و هرگاه ورمی بمنتهی رسد و ماده او تحلیل نرود

قاعده آنکه منفجر گردیده و مادّه از او دفع شود **و اما ریم** رطوبتی است مترشح از عروق شعریّه مفروشه
در عضو متورم که بعضی از او بسان بیاض البیض منجمد گردد که بپارسی پیله نامندش و در ابتداء
این رشته ریم منجمد به اطراف جوف ملتصق است و بعد از نضج یافته و حل شده بصورت ریم دفع شود و در صورتیکه
ماده در لحم مجتمع گردیده و او را از راه نماید دمل ریمی نامندش **و بدانکه** اگر ورم شدیدی بسرعت بنهایت
رسد تمدد و آماس او بغیر آید و وجع ضربانی داشته باشد و علیل را قشعریره عارض شود و موضع متورم
لینت یابد و در وسط او فرو رفتگی پدید آید و از لمس حس تموّج از او بظهور رسد و جلد رقیق گردد دال است
بر آنکه این ورم منفجر خواهد شد و در صورتیکه در عمق عضوی ریم بهم رسیده باشد میشود طول کشد تا انفجار
و دام باشد که منفجر نگردد و ریم از آن موضع بکمیته نزدیک باعضاء مادون خود نماید و یا باطراف مفروش شود
و اینجائیکه در یکی از اعضاء باطنی مانند کبد و طحال و غیرهم بعد از ورم ریمی بهم رسد چون دفع و خروج او صعوبت
دارد لهذا علیل ادراک نماید ثقل عظیم در عضو متورم و بعلاوه علامات حمی دق مانند قشعریرهٔ مکرّر و حرارت
کفّین سیما بعد از اکل غذا با حمرت وجنه و هزال بدن و فرو رفتن صدغین و عرق مفرط
و اسهال بظهور رسد و باشد که از ظاهر در جلد محاذی عضو متورم دملی
عارض و منفجر گردد و ریم از باطن بظاهر میل نموده منفتح شود
زیرا که ریم هر یک عضو مایل بسوی خارج است ولیکن میشود که بامعاء انصباب نماید
چنانچه دیده شده که گاهی ریم یکی از اعضاء باطنه منصب گردیده و با براز دفع شده **در بیان اقسام**

رم

اکال بدین قسم که ریم این قرحه بهر موضع که برخورد نسج او را اذا به نماید و در قوام رقیق و در طعم عفص و
کریه النتن باشد و این قرحه عارض شود در عضو متورم هنگامی که صدمه بر او وارد آمده باشد
یا آنکه اضمده و مراهم حادی زیاد استعمال نموده باشند و یا از سوء مزاج مانند مرض خنازیر
داء به فرنگ و اسکربوت لو و امثال اینها قرحه در عضوی بهم رسد **و انتهای دیگر ورم** است
صلابت و تحجر موضع متورم و او بدین نحو است که چون لازمه هر یک ورم افتاده است
ترشح رطوبتی از عروق شعریه بفضای عضو متورم لهذا باشد که از رطوبت مترشحه منعقد
و متحجر گردیده و بدینواسطه صلابتی در آن عضو بهم رسد بدون تغییر لون جلد فوق او و این صلابت
مختلف است در بعضی کثیر و در بعضی قلیل است و هرگاه بعد از ورم صلابتی در عضو متورم باقی
ماند حرارت و حس او نیز نقصان یابد و بعلاوه آن عضو را استعداد تامی است بتورم بلکه
باندک سببی باشد سرطانی در او عارض شود و اگر چه جمیع آلات و اعضا را ممکن است
که ورمشان بصلابت منتهی گردد لیکن در اغلب اورام غدّهٔ جذابه و مواضع کثیر اللحم و لحوم
غددی مانند کبد و طحال و بیضتین و ثدیین و تخم الاذن و امثال اینها منتهی شوند بصلابت
و انتهای دیگر ورم است لینت عضو و این حالت نادر است مگر در صلابات حیالی
سوء المزاج و نیز این قسم انتها و در ورم جمیع اعضا ممکن الوقوع است ولی اکثر در عظام
و کبد و نخاع و معده بعد از تورم این حالت موجود میشود اند شد **و انتهای دیگر ورم** است

بغانقرایا و موت عضو بدانکه حکما مابین غانقرایا و شفاقلوس امتیاز کلی نه نموده و این
هردو از الفاظ یونانیند اما غانقرایا نیست سوای بطلان و فنای اعمال و افعال عروق
و اعصاب عضوی که بدین واسطه بعضو میّت شود و هم عروض غانقرایا هنگامی است که ورم و تمدد
و وجع بنهایت شدت رسند سیما در امزجهٔ عصبانی و دموی و صفراوی و ام صدمه که بواسطهٔ
او عروق و اعصاب عضوی متالم و جرم انها را بالمره فاسد سازد یا انکه سمّی بجراحتی وارد آید و یا
از تاثیر حرّ و برد مفرط نسج عضوی فاسد شود صورت غانقرایا حادث گردیده و در صورتیکه
بعد از تقدم یکی از اسباب مذکوره حمرت عضوی تبدیل و وجع شدید و دفعةً تسکین
یافته و حمی عفونی عارض شود و تمددی قوی با یبوست و حرارت شدیدی در عضو متورم بهم رسد
با تغییر لون جلد او و با وجود بر این اعراض علامات انفجار بظهور رسد دلیل است که غانقرایا عارض خواهد شد
بدینقسم که چون وجع عضو متورم و حرارت او بغتةً تخفیف یابد حمرت عضو تیراری و آماس او لین و خمیری
شود و بواسطهٔ طاولها بشره از جلد ساقط و قوه حسّ او بالمره زایل گردد بنحویکه از فرو بردن
سوزن متالم نگردد و نبض صغیر و متواتر بهم رساند و علیل مهموم گشته مضطرب شود با کدورت
چشم و یبوست و خشونت زبان با پاره اسود مایل بصفرت و عرق بارد عارض شود دال است
بر عروض غانقرایا و بعد از ظهور این علت وجع بالمره تسکین یافته عضو مئوف و آلات او
بنفش در مادی لون شده تعفن بهم رساند و اما غانقرایا را اقسام است قسمی از موضع خود بالا فوق

نگارد

ریم بدانکه ریم یا جید است و یا ردی اما ریم جیّد رطوبتی است که رنگ مایل به بیاض با غلظت قوام و متن
مخصوصی با حلاوت طعم که در نفس پیش از آب و مرکّب است از گلوله و مائیت و مائیت او
بسانی آنی است که در تمام جمیع اجزا و املاح او و در این نیز موجود است بتفصیلی که در کتاب تشریح تعریف
او را نموده ام و گلوله های او صغیر و محدّب است که بجز با ذرّه بین مرئی نشود اما ریم ردی انست
که قوام او رقیق و لون او اخضر و مادی بود با کراهت نتن و آمیخته باشد با اجزای اجنبی و
و هرگاه در ریم علاوه بر این صفات کیفیت اکاله باشد او را صدید نامند و باید دانست که
اگر در بطن یا شعابین یا قریب بمقعد ریمی بهم رسد نتن براز از او مشموم شود سوای انکه امعاء
متقرح یا انکه جراحتی بر انها وارد آمده باشد و این نیست مگر متکیف شدن ریم بکیفیت و نتن
بخار متصاعده از براز و بدانکه در امزجهٔ ردیه و اشخاص ضعیف البنیه و قلیل الدم و در نقاهت
بعضی از امراض شدیده و در صاحبان مرض خنازیر و داء افرنجیه بعضی اوقات دمامیلی عارض
شود بدون انکه علیل ادراک ورمی کند یا انکه جلد از ظاهر حمرت و تهیج بهم رسانیده باشد و بعد از
انفجار او ریمی با رقت زیاد مانند آب دوغ دفع شود و چون در این قسم ورم حمرت
و تهیج با سایر اعراض لازمه ورم ظاهر نیست بناءً علی هذا او را دمل ریمی بارد نامیده اند
و بعقیده اینقسم از دمامیل رداءت مزاج است با عدم اشتها و کسالت و وهن جمیع اعضاء
و سهر مفرط و اغلب موضع عروض او مابین کتفین و صدر و صلب و فخذ است و چون این نوع

دمامیل عظیم شوند بحدیکه قریب پیک یا دوچاریک مادّه درانها جمع کردد باشد که بدین واسطه علیرا
حمی دقی عارض شود بنحویکه قبل بیان انرا نموده‌ایم و باشد که یکی از عظام سیما عظام قطن یا عضلات
نواحی او متورم منجر کردیده ریم مجتمعه در تحت انها بواسطه کمیت و وزن به تحت منعطف منصبّ
کردیده و درانجا ضیع ادراک او نماید این قسم از دمل را بفرانسه آبسس پر کوبرستیان نامند
یعنی ریم حاصل شده در عضوی و مجتمع کردیده در موضع دیکر و کاه باشد که طبیعت
مادّه دمّلیرا بتوسط اورده و عروق جذّابه منجذب و بیکی از اعضاء باطنی مانند کبد و
وطحال وریه و قلب وغیرهم منتقل سازد و در ان عضو دملی بوجود آید و این قسم را دمل انتقالی
نامند **واما تشخیص** دمامیل ظاهری را بواسطه اعراضیکه سابق دراوراق ذکر نموده‌ایم مانند
صلابت اطراف و لینت موضع دمل و تموج ریم و امثال انها باید نمود ولیکن درصورتیکه
ریمی در عمق اعضا در تحت عضلات کرد آمده باشد جمیع اعراض مذکوره خفی باشند چون در جلد
فوق او تغییری بهم نرسد و تموج مدّه از بعد مسافت ادراک نشود البته تشخیص او صعوبت دارد
لیکن جرّاح را هدایت مینماید تهیج جلد انموضع و قشعریره مکرر و وجع صعب زیرا که این
حالات دالّند که در عمق مادّه بوجود آمده است و هم بعضی اوقات از فرو بردن التی موسوم
به تروکار استنباط بر وجود ریم میتوان نمود **و انتهای دیکر** ورم است متقرح
کردیدن عضو متورم و منقرضه یا سالم و یا آکال است و ناکّل ریم دالّ است بر تبدل ورم متقرح

الأكال

تجاوز نماید و یا انکه مابین عضوی و میت و سالم عارض شده و عضو مئوف را از کلیه محدود سازد
و این حد را خط حصاری نامیده‌اند و قسم دیکر آن است که عضو میت خشک شده غضون بهم رساند
اورا غانقرایای یابس نامند و انجائیکه العضو متهیج و از صدید متعفن ممتلی شود اورا غانقرایای
دار الشفا نامند و ... تسمیه شئی باسم محل که وجه تسمیه عنقریب معلوم خواهد شد **و اما سبب**
غانقرایا ایذای موذی است بواسطه ورم یا سدّ عرق از دم یا ضعف بدن و قوی یا تاثیر حرّ و برد مفرط
یا شدّ عضو یا عفونت دم مانند انکه در مرض محرقه و مطبقه و حصبه و امثال انها و یا بواسطه سرایت یا
حرکت عنیفه یا شد یکی از شرائین و تحجر او یا انصباب بول و براز در لحم یا هوای متعفن که وجود
هریک از اعراض مذکوره مورث وجود این علت میکردد و قسم دیکر غانقرایا ئیست که اغلب
شیوخ را عارض شود و سیما در اصابع رجل انها موسوم بغانقرایای شیوخ یعنی اشخاصی که مبتلا بمرض
نقرس بوده‌اند باشد که بعد از حرکت عنیفی از فی الجمله ایذائی مانند بریدن ناخن و قطع پینه که در کف پا
بهم رسد و امثال انها ورمی شبیه بورم حمره بظهور رسد با وجعی صعب و بسرعت بغانقرایا مبدل
کردیده و سیاه مانند آجری سیاه خشک و سیاه سازد و این قسم از غانقرایا اخطر سایر اقسام و
اغلب مهلک است و سبب بروز و ظهور او در اطراف ضعیفت سوای بعد انها از قلب که بواسطه
بعد مسافت حرارت غریزیه قلبیه علی ماینبغی بدانها نتواند رسید و بدین جهت غذای انها ناقص مانده
و فی الجمله سببی غانقرایا بهم رسانند و باز دیده شده که شرائین عضو مئوف در این اشخاص

رطب ... هستند و هرکاه عضو میت
کشکی کشته و بدون مایی
شود غانقرایای

شکسته کی بهم رسانیده‌اند چنانچه در تشریح آنها شاهد میشود که غشاء جوف شرائین حقیقةً
عظمیت بهم رسانده بحدّیکه کسر آنها ممکن است بنحویکه قبل بیان نموده‌ایم این مرض اغلب شیوخ را
عارض شود ولی باشد که جوانان مستعده از حرکت عنیفی مبتلا باین قسم غانقرایا شوند و در بلادیکه
مرض برص زیاد است یکقسم غانقرایا دیده میشود که شبان را عارض میگردد باینقسم که اولا در یکی
از اطراف بدن وجعی در مفاصل بهم رسانند بحدّیکه از شدت او بخواب نروند و بعد از
چندی بعضی از انامل او خدر شده و لونش کبود و ضربان شرائین مفروشه در آنها مفقود گردد و بعد در
خدریت و برودت ملمس شان بیفزاید و بالاخره در سلامیات اخیر غانقرایا عارض شود و
آنقسم از غانقرایا را که در ایران شقاقلوس نامند اغلب بمرور و بتدریج نمو مینماید بحدیکه
ماهها و سالها طول کشد اما در بعضی باشد که بسرعت زیاد شده و انامل را فاسد سازد و شبیه است
بغانقرایائیکه در فرنگستان غانقرایای شیوخ نامند و هم در این قسم اکثر اوقات شرائین
عضو مئوف مسدود شوند بنحویکه در حین قطع خون از آنها سیلان نمینماید و اما قسم دیگر
غانقرایائی است که عارض شود بمواضعیکه زیاد بدو تکیه داده و خوابیده باشند یعنی در اشخاص
ضعیف بخصوص در صاحبان مرض محرقه و مطبقه و حصبه و فلج از خوابیدن بیک جهة سیما در
مواضعیکه بستر او ناهموار و چین داشته باشد از انضغاط او عضو را غانقرایا عارض شود
و موضع بروز اینقسم غانقرایا اغلب در صلب و کتفین و مرفق و ذراعین (؟) است که اولا یکی از این مواضع

حمرتی شبیه بورم حمره عارض شود و بسرعت بغانقرایا مبدّل گردد و اگرچه انضغاط صورت ظهور این
میشود لیکن سبب او تعفن دم و فساد او و یا نقصان قوای عصبانی است و گاهی
در دباغان از سلخ و دباغت جلد حیوانیکه از وبا یا اثر سمّی مرده‌اند و بعضی از اعضاء آنها ماده
از آن حیوان برخورد و در آن موضع لکهٔ سرخی ظاهر و بسرعت بثوری شود ممتلی از ماده که غانقرایائی
و باطراف خود منتشر گردد با وجود اینکه آماس و وجع او قلیل است ولی بعد چندی تب حمی عفونی
عارض شود و نبض صغیر و غیر منتظم گردد و هذیان گوید با وجع فؤاد و غشیان و قی دست دهد
و اگر در علاج اهمالی ورزند بزودی علیل را هلاک سازد و این مرض را بثرهٔ اردی
نامیده‌اند و سوای دمل اردی است که عنقریب ذکر خواهیم نمود انشاءالله تعالی و اما
غانقرایای موسوم بدار الشفائی اغلب در غزوات عارض میشود سیما در صورتیکه مجروحین را با صاحبان
مرض محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی همنشین سازند از مجاورت باشد که جراحت جزئی و سالم را وبا (؟)
ضعف عارض شود و کنار جراحت حمرت شدیدی بهم رساند بسان آنکه در ورم حمره و غشاء
کاذبی رمادی لون او را بپوشاند و وسعت بهم رساند و در اطرافش ترلی (؟) عارض و پژمرده شود
و مدّه سیالهٔ از او دمیده گردد و بالاخره صدیدی متعفن از او پالوده و بتدریج اطراف را
فاسد سازد و هم باشد که عضلات و عروق و عظام نواحی او فاسد شوند بنحویکه از فساد
جرم عروق عضو مذکور دم کثیری سیلان یابد و هم میشود که بسایر اشخاص این مرض سرایت

نموده و بعد از چند یوم علامات رداءت مزاج نمایند قلت اشتها و وجع فؤاد و قی و ضعف نبض با
قلق و اضطراب و غیره بظهور رسد و هم باشد که حمی دقی علی الفور عارض شود و هلاک سازد و اما قسم دیگر
غانقرایائی است که از رداءت مزاج و انحراف او از حالت طبیعی در صاحبان مرض
محرقه و مطبقه و حصبه و جدری بهم میرسد و اغلب در فضای دهان و حنک و قلعه واقع و بتدریج
الاتر افاسد سازد تا عظام اگرچه اغلب صاحب خود را هلاک سازد لیکن باشد که ما بین عضو
سالم و میت خطی حصاری بهم رسیده علیل برهد فصل ثانی از باب ثانی در تقسیم اورام بدانکه
کل اورام را منقسم نموده بسه جنس که در تحت هر یک اقسامیست اول انقسام یافته بنابر
علامات و اعراض و رفتار ثانی بواسطهٔ اسباب موثره او ثالث بموافق نسج عضو متورم
اما بواسطهٔ علامات و عوارضات نیز منقسم گردیده بورم حاد و مزمن اما ورم حاد او را نامند
که جمیع عوارضات او بسرعت بظهور رسیده و زایل شوند و ورم مزمن او را نامند که بعکس
عوارضات بتدریج عارض و بطول انجامند و هم منقسم میشود بورم مفرد و ورم هیجانی
و بلغمی و عفونی و خفی اما ورم مفرد او را نامند که عوارضات ورمی صاحب او را بهم رسد در رفتار او
سریع باشد بدون رداءت و غالب عارض شود از جزء سالم او و منتهی گردد بتحلیل یا انفجار اما ورم هیجانی
او را نامند که با جزء و موی زکی الحس عارض شود و در بدن انهادم بغلیان آید و با وجعی شدید باشد
و هم اعراض عصبانی صاحب او را بظهور رسد و اما ورم بلغمی او را نامند

که عارض

که عارض شود و بلغمی مزاجان را هنگامیکه در قوای انها وهنی روی داده باشد و قوت اعصاب
انها قلیل گردیده باشد با خفت عوارضات ورمی و مزمنیت او و اما ورم عفونی او را نامند که واقع
شود در اشخاصیکه خون در بدن انها فساد بهم رسانیده باشد مانند اینکه در مرض محرقه
و مطبقه و امثال انها و بسرعت مبدل و منتقل شود بغانقرایا و اما ورم خفی او را نامند
که اعراض لازمهٔ او خفیف بل خفی باشد و بدانکه اورام را بنابر اسباب موثره منقسم نموده اند
بورم بالذات و ورم بالعرض و ورم خاص و ورم انتقالی و ورم بالمجاوره اما ورم بالذات
او را نامند که از ضربه و سقطه و امثال انها بعضوی واقع شود و اما ورم بالعرض او را نامند که عرض باشد
از مرض دیگر و بعد از رفع مرض اصلی ورم که عرض اوست زایل شود بالکلیه مانند ورم بیضه
که بسبب حرقة البول باشد و اما ورم خاص او را گویند که عارض شود از مادهٔ سمی مخصوصی مانند
ورمیکه حاصل شود از گزیدن عقرب و رتیلا و غیرهما و اما ورم انتقالی او را نامند که اولا در عضوی
از اعضا ورمی واقع شود و بعد منتقل گردد بدیگر موضع مانند ورم حمره و برسام و ذات الریه و ذات
الجنب و امثال انها و بموافق نسج عضو متورم منقسم نموده اند باورام جلد و اورام
غشاء مخاطی و اورام غشاء صفاقی و غشاء لیفی و عروق و اعصاب و عظام و اما ورم جلد را
قاعده آن است که بتحلیل رفته و بشرهٔ حادی او مانند سبوس ساقط شود و در صورتیکه ورم
ورم او شدید باشد و حمی ملتهب با حرقت در او بهم رسد و بشرهٔ او مانند طاولی برآید ممتلی از رطوبت

[illegible] آماس عظیم و تمدد قوی و وجع و ضربانی و منتهی گردد بانفجار یا غانغرایا و اما در ورم
غدّه وجع و حرارت خفیف و رفتار او زیاد مزمن و منتهی گردد بصلابت یا سیلان مدّه و اما ورم
غشاء مخاطی چنان است که در ابتدا ترشح او فانی گردد با حمی خفیف ملتهب منضغط با حمرت
شدیدی بعد ها رطوبتی عفص از او ترشح گردد و بعد از چند یوم بلغم ریمی از او ترشح نماید و این
قسم از اورام مایلند بمزمنیت و مکث و عود چون ورم چندی طول کشد غشاء مذکوره مسترخی شود
بحدیکه مانند دانهای بواسیر تره ها از او آویخته باشند و اما در ورم غشاء صفاقی مانند صفاق
بطن و جنب و دماغ و غیرهما وجع شدید و بسرعت در جمیع اجزای غشاء مذکور منفرش گردد
و مانند بدان است که تیری بر او میزنند و منتهی گردد این ورم بتحلیل یا بالتصاق جزء متورم از غشاء
بما بجاور خود مانند آنکه در ذات الجنب باشد که بواسطه ورم غشاء مجلّل ریه بصدر ملصق گردد
و هم باشد که باستسقاء منتهی شود و اما در ورم غشاء لیفی مانند ام الغلیظ و سمحاق و غیرهما وجع
شدید است و در شبها زیاد گردد و مانند بدان است که گویا با شقبی او را سوراخ میکنند و
حمرت او قلیل و منتهی گردد به تحلیل یا انتقال یا صلابت یا تقرح و اما در ورم جرم عروق از انجمله ورم
جرم شریان نادر الوقوع است و در ورم اورده حمی اضطرابی علیل را عارض شود و هذیان گوید و در ورید
متورم تمدد و صلابتی بهم رسد و این ورم اغلب نسوان را بعد از وضع حمل عارض شود و هم باشد
که از فصد نمودن با مبضع ناپاک وریدی متورم گردد اما ورم عروق جذبه اکثر بواسطه قروح

خبیثه

خبیثه که در انامل یا سایر مواضع بدن بهم رسیده باشد حادث و از موضع تورم عروق مذکور خطی
سرخ بر آید تا غدّه جذبیه قریب بدو چنانچه اگر کسی از افعی اصبع بنصر او ملدوغ گردیده باشد خط سرخ
از جانب النسی زند اسفل بر آید تا تحت ابط و متورم گردند شبکهای جذبیه ابطی و از ورم ابطی
عصب خدر و حس حرکت نملی در عضو بهم رسد با وجعی محرک مانند تحریک چرخ الماس که چرخ عقیق
نیز گویند و هم بسرعت تشنجی بظهور در عضو متورم العصب بظهور رسد و اما در ورم عظام این ورم در ضریع و یا در جرم
آنها بهم رسد و منتهی گردد بصلابت و یا آنکه عظم متورم را رمیم سازد و اما انذار اورام مختلف
و بسته است باسباب حدت ورم و مزاج علیل و عضو متورم

فصل ثالث از باب ثانی

در طریق علاج اورام عموماً بباید دانست که قصد معالج در ورم تحلیل اوست الا در بعضی اورام
و دمامیلیکه بحران باشند مرضی را و هم باید آنکه اولا رفع سبب و ازاله او نموده آنگاه ادویه
و تدابیر ضد ورم بکار دارند از فصد و ارسال علق و حجامت و شرب شوره و طرطیر و امثال آنها
و هم باید دست از تدابیر لایقه ندارند و از اغذیه مبرّدات میل فرمایند و عضو مئوف را
بالمرّه آرام دارند و در صورتیکه وجع شدیدی در عضو متورم بهم رسد و حمی اضطرابی
عارض شود باید مخدرات مانند افیون و بزرالبنج و آب بادام تلخ استعمال فرمایند شرباً و
طلاءً و هرگاه علامات امتلائی در علیل پیابند موافق میل طبیعت مقیّئ و مسهل بکار دارند
و در اورام عفونی شرب حموضات معدنیه از قبیل جوهر گوگرد و مفرح نافع و در اورام خاص

یعنی ورمی که بسبب داء افرنجیه و خنازیر و نقرس باشد علاج اینها علاج مرض اصلی و ازاله او است و از
سیالات موضعی که در اورام بکار میرود فصد و حجامت و استعمال اطلیه رادعه و ضمادهٔ محلله و اکمدهٔ
حارهٔ بالفعل و بالقوه و مراهم و مشمعات و قابضات و مخدرات است و استفراغ دم را بچند
نحو میتوان نمود یکی بواسطهٔ فصد دیگر بارسال علق و اسلم آن است که زلو را دور از موضع متورم بگذارند
بیان انکه در ورم اذن باید بفوق و خلف اذن زلو بنهند **دیگر است حجامت**
که چون عضو متورم را تمدد قوی یا مادهٔ در عمق باشد مانند انکه در عرق النساء و ورم لسان و ورم
فقار حجامت انفع است از سایر استفراغات و از روادع سرد مثل ماء الثلج و شکر سرب محلول
در ماء و خل ممزوج بماء باید اختیار نمود و هرگاه ضربه یا سقطه بر عضوی وارد آمده سورت
نزف عروق او گردیده باشد و در هنگامیکه دم به تحت جلد انصباب یافته باشد بهترین اطلیه رادعه
عرق دو آتشه ممزوج با آب است و چون در بعضی اورام حادهٔ ملتهبه حکما استعمال یخ بعضو متورم را
اذن داده اند لهذا باید پارچه از یخ ما بین دو لته نهاده و بموضع ورم ببندند و از ضمادهٔ
بزرگ و نان خشک و سبوس گندم و آرد جو مغلو با شیر استعمال فرمایند و اکمل آنست که ادویهٔ مذکوره را
بعد از طبخ ما بین دو پارچه گذاشته و بر عضو موصوف ببندند و باید دانست که در بعضی امراض حکما حرارت
یابس کماد را از حرارت رطب ضماد انفع دانسته اند مانند انکه در ورم مائی و ورم حمره و نقرس و ریاح
افرسه لهذا در این امراض باید کماد بکار داشت و این کماد یا از ادویهٔ یابسه و یا صوف و پنبه آلود

باید بکار

١٥

حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه حضرات علمی استقامه شرط طلب خود را همین قرار دهید بند
جواب اینست که این معنی نیست که بنی نوع انسان و بهایم و لاکه ایشان از نباتست و نبات هم بر دو قسم است یا حلال است
یا حرام و این معنی است که اثر از خوش خوراکی بر سر دم بیرون شود در خلق سعادت و شقاوت خلقی دارد و حال مرسی مطلب این است که شخص زارع
حق ماخذه ندارد در تخم کثیف که چرا لطیف نشدی و شخص شاخ حق ماخذه ندارد بفرزند خود که چرا سفید نشدی و شخص دزد
حق ماخذه ندارد بفرزند خود که چرا عالم نشدی و دلیل سوم این است همچنانکه حرام علت خارجی از برای حلال است و جنس
علت خارجی از برای طاهر است و امراض علت خارجی از برای روح بخاری است و دلیل چهارم اینست طفلی این امراض
متعدده میکه در ایام عمر بان وارد میاید همراه تولدش بنیاد داده است مگر اینکه بسبب علت خارجی واقع می شود
همچنانکه مرد در وقت حایض بودن زن اجتناب میکند نطفه منعقد می شود و همراه بحول می شود همه امراض حرص
این نطفه اقتضای خانخواری میکند بعد از اینکه ثابت شد که خلقت مخلوقات تمامش پاک و پاکیزه است معلوم می شود
که در محللات و محرمات ضایع می شوند و دلیل پنجم این است که معنی زمین است همچنانکه زن زمینه مرد است
از برای کشت کردن و زمین ضعیفه مزارع هست از برای کشت کردن همچنانکه شاعر گفته

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آینه سازد سکندری داند | در آب دیدهٔ خود غرقم چه چاره کنم
که در محیط نه هر کس شناوری داند | هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست | نه هر که سر بتراشد قلندری داند
غلام همت رندان عافیت سوزم | که در گدا صفتی کیمیاگری داند | آب شیرین اگر ز کر کست با آب شور
بر خلایق میرود تا نفع شور | اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت | نهی زیر طاوس باغ بهشت
دران بیضه گر دردمد جبرئیل | دهد آبش از چشمهٔ سلسبیل | بهنگام آن بیضه پروردنش
ز انجیر جنت دهد ارزنش | که آخر شود بچهٔ زاغ زاغ | کشد رنج بیهوده طاوس باغ

بیان فرمایند حضرات شیخیه میگویند در صفت ذات کبریا حضرت سبحانی میرسد در صفت بعینه در مظهر ظهور یعنی ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین شیخیه جواب این را دوم فرمایند

اینکه جماعت شیخیه میگویند که خداوند عالمیان را در صفت ذات حضرت سبحانی بصفت بعینه که اینهم در مظهر ظهور ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تکلم مینمایند
جواب اینست که این تحقیق هزار مرتبه اختصار را بیکفر میدهند اما منع کاین تکفیر را متعدد بشماریم اینکه این شخص صفات عین ذات است و ذات
عین صفات است پس اینکه حضرت باری تعالی عالم بمعلومات است و قادر بمقدورات است و سمیع بمسموعات است و بصیر بمبصرات است و مرید بمرادات است
یا اینکه نیست اگر بگوئی نیست کفر محض لازم میشود و اگر گوئی هست پس این اوصاف را پیش کردند تقسیم کردیم هر چیزی که حادث میشود مگر اینکه ضد بر ضد کرده است
باشد پس اینکه کواکب بسبب غروب و طلوعش حادث میشود و دوره فلکی بجهت تغییر بر فصول حادث میشود و افراد بنی نوع انسان و حیوان بسبب معدوم
بودن و موجود شدن حادث میشود پس اینکه ما شخص موجود شی نامی و نبات یا وحشی را او ممکن است چون از عرصه عدم بوجود رسید و بعد معدوم میشود
همین که معدوم میشود حادث میشود و حضرت باری تعالی منزه است از این صفات دلیل چهارم اینکه خداوند عالم تبارک و تعالی بعد از اینکه بمقتضای حکمت
و مصلحت نفس را جاری خلق فرمود هوا را بار دخلق فرمود که اتصال نفس بهوا نوعی است که اگر یک لحظه قطع شود انسان هلاک میشود لهذا معلوم میشود
که منبت و محیی و حیات انسان بهوا است و باد چون این هوا را نمی بینیم پس اینکه ماهی در آب است و محیی و حیات او از آب است با وجود
این آب برای ماهی حادث است و حال اینکه یک لحظه که از آب منفصل شود هلاک خواهد شد و انسان و هوا و هر چه مخلوق هستند با وجود این حادث است دیگر را اندازند چگونه میشود
که خالق خود باشند دلیل پنجم اینکه تا زید در فضای علم شخص واقع شود زید بیش شخص معلوم میشود پس اینکه جاهل در فضای علم عالم است و لاکن عالم برای جاهل [illegible]
و عالم در فضای علم امام است و امام برای عالم حادث است و حال اینکه امام در فضای علم خدا واقع شده خدا برای امام حادث است خواهی گفت که حضرت رسول فرمود [illegible]
خدا را حادث مکرم و در حدیث وارد است و لاکن مراد ایشان از حرف نسبت مخلوق بعید است به نسبت بخالق دلیل ششم مصنوع [illegible] که از صانعین [illegible]
صادر میشود هر که علم متصور میشود که علم باختصار و یک علم بتفصیل و علم اختصار نزد خود شان [illegible] و علم تفصیلی نزد صانعان [illegible] پس اینکه علم
اختصار [illegible] و علم تفصیلی [illegible] و علم بتفصیل [illegible] و اختصاری نزد خود شان [illegible] مطلب
[illegible] تمام اینها که عرض شد از کلام معجز بیان حضرت امیر که فرموده اند که هر کس نفس خود را شناخت خدا را شناخت منظور کلمات حضرت
این بود که خداوند عالم [illegible] استیلای این نفس ناطقه کرامت فرموده که عالم بمعلومات و قادر بمقدورات و سمیع بمسموعات
[illegible] بشخص عاقل فهمید که این قائم بذات خویش نیست و قائم بذات عزت با اینکه فهمیده شد که این مخلوق [illegible] عقلش [illegible]
فهمش [illegible] خدا را شناخته و معنای ظاهر [illegible] اگر کوئی علت غائی [illegible] جواب گوئیم که علت مادی و علت
صوری

صوری در فضای علم علت غائی است همچنانکه خود آن بزرگوار فرمایش او لادت [illegible] است به حق و وصی اول آن بزرگوار نسبت بکلام الله
ناطق بود به حق و وصی آن بزرگوار است فرمان فرمائی تمام ملک را میداد و بحق همچنانکه در بار از مجلسها شخص [illegible] شد و حضرت [illegible] که
بنام بود که زن در مجلس [illegible] شنیده آن شخص در است در زر [illegible] خود [illegible] کرد و دیدن [illegible] و وصی [illegible] آن بزرگوار [illegible] که این آفتاب
که بر عالم شما و چندین عالم دیگر کار میکند چهار است که ترتیب بالای بر یک دیگر هستند و هر کدام چندین عالم کار [illegible] کنند
الطاعة آنها [illegible] و وصی را و هم آن بزرگوار [illegible] که قدرت خدا [illegible] و قدرت [illegible] آمد پس اینکه خداوند عالم یک عالم
اکبر را در [illegible] توجای [illegible] همچنانکه شاعر فرماید الهی عرض طول عالم را [illegible] اندرون [illegible]
[illegible] پس کی اینکه ابتدا ایشان علت غائی بر تمام ملک است [illegible] اثبات [illegible] و [illegible]
[illegible] قول خدا و پیغمبر [illegible] اند اگر بگوئی دلیل جواب گوئیم بحدیث غدیر

بیان فرمایند حضرات صوفیه میگویند ولایت بالاتر از نبوت است و علماء هم در کتبها نوشته اند این مطلب را تفصیل مطلب [illegible]
با هر که شرح و دلیل اظهار میکنیم خواهید [illegible] که بیدار [illegible] در زمانه [illegible] اظهار در خوش [illegible] اما جواب ولایت [illegible]
یک ولایت قرب است و یک ولایت [illegible] اما ولایت قرب حکماء و ولایت مطلقش میگویند [illegible] که [illegible] نبوت [illegible] همچنانکه [illegible]
این صفت [illegible] و دلیل [illegible] حضرت [illegible] هیچ چیز را در عالم باطن نیافریده است مگر که نظیرش در عالم ظاهر آفریده است پس اینکه [illegible] ظاهر صدارت
لازم است و اطاعت سلطان در این معنا اعتراف دارند تا اینکه از طرف [illegible] صدارت از سلطان [illegible] سلطنت [illegible] تا اینکه [illegible]
[illegible] سلطنت و صدارت امین سلطان [illegible] که [illegible] صدارت امین سلطان است و بالای [illegible]
سلطان است و دلیل سوم عقلا در این معنا مطلع اند و حکماء طبیعیهم میدانند که از برای [illegible] لازم است تا اینکه از باطن [illegible]
و دلیل چهارم اینکه میگویند ولایت حضرت امیر المؤمنین بالاتر است سؤال میکنیم که آیا پیغمبر بود [illegible] وصیه [illegible]
گفت که [illegible] و وصیه [illegible] همین جواب است و دلیل [illegible] حکماء [illegible] مطلع اند که از برای [illegible] قمری
شمس لازم است تا اینکه اینها کسب نور خود را از شمس میکنند [illegible] هر کدام بدر [illegible] پیدا میکنند

[illegible]

بیان فرمایند این شعره صفت را زاید بر ذات میدانند و بیان فرمایند اراده صفت ذات است یا معنی بعضی از ان را اصطلاح ...

هزار رنگ صناعت بکار نه است خدا دهد بکدا نیکنی بر و نان نیست بگو نمرد دم و دل نهادن از زر سرخ بگو که زرد

جبین سحی احسان نیست درین عرض سلطان کنی یکی گرد همیشه مور بعهد ولان بود سلیمان نیست

اما جواب اشعره که از حکمای اهل سنت اند میگویند که صفت زاید بر ذات است و دلیل ایشان این است همچنانکه اشجار میوه دار زیاد و در وجود زاید می شوند و علم حضرت باری تعالی همه علوم اش حمل بر علم اش دارد و مقدورات اش حمل بر قدرت اش دارد و مسموعات اش حمل بر سمیع اش دارد و مرادات اش حمل بر ارادت دارد و مبصرات اش حمل بر بصیر دارد جواب گوییم که صفت زاید بر ذات است سبب تعلق میگیرد که ترقی و تنزل ... ناشی است که هیچ نوع قادر اش از مقدورات ایشان نیستند و عالم اش از معلومات ایشان نیستند و حضرت باری تعالی در هیچ از مرادات ایشان نیستند و حضرت باری تعالی ازین صفات منزه است عالم اش از معلومات است و قادر اش از مقدورات است و مرید اش از مرادات است و بصیر اش از مبصرات است سمیع اش از مسموعات است

ای آنکه توهم اش اندیشه را ذات تو برتر است چون و چرا
برتر است ترا صورت و جسم و جوهر کفر است ترا خواندن جنس اشیا

اما ارادت بر دو قسم است اگر علم مصلحت بگیری صفت ذات است و اگر خاص بگیری صفت فعل است معنی اینکه علم بر کتاب کوشش است بسبب علم مصلحت تا خیر میماند و هر گاه که ... از اوست صادر میشود

بازبین شد
۱۳۷۱ش

علاج الاسقام